

# سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

محبت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث در اطاعت از حق بود و اینکه راه زنده نگه داشتن یاد خدا در قلب، اطاعت از خداست. اطاعت از خدا تحقق پیدا نمی‌کند مگر با قصد قربت. اگر کسی در کارهایش قصد تقرب داشته باشد، یعنی به قصد اینکه چون خدا فرموده و رضایت و خوشنودی خدا در انجام این کار هست، حتی در مباحات که واجب و حرام نیست، با ترک یا فعلش می‌توانیم قصد قربت کنیم و اگر از ما بپرسند چرا انجام دادی، می‌گوئیم چون خدا حرام نکرده بود. باز خدا مطرح می‌شود و مهم مطرح شدن حکم و خواست و رضایت خداست. حکم خدا، واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح است. اگر توجه کردی به این نیست و انگیزه، موجب می‌شود که با قصد قربت عمل کرده باشی و یاد خدا را در دلت زنده نگه داشتی. کسی که بخواهد خدا را اطاعت کند، اطاعت در مقام عمل، نیاز به شناخت عمل بود و رضایت خدا، دارد. یعنی باید واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح را بشناسد، تا در مقام عمل بتواند به وظیفه‌اش عمل کند. اگر شما آب خوردی و پرسیدند چرا خوردی و گفتی چون تشنه‌ام، این اطاعت نشد، اما اگر گفتی آب خوردم چون خدا دوست دارد که وقتی تشنه‌ام آب بخورم. خدا حرام نکرده آب خوردن را. اگر صبح مثل آفتاب زدن، خودت را مهیا کردی برای وضو، قبلش دستشویی رفتی. اگر از تو پرسیدند چرا رفتی دستشویی و گفتی چون دستشویی را شستم، این نشد. اما اگر گفتی چون مقدمه وضو بود، می‌شود. یا می‌پرسند این موقع صبح چرا پا شدی؟ می‌گفتی چون دستشویی دارم، اما گاهی می‌گویی با اینکه دستشویی داشتی، آنچه محرک شما بود و شما را از جا بلند کرد که قصد و نیت شما بود، می‌گویی چون نماز صبح بخوانم و چون خدا نماز صبح را واجب کرده، اینطوری قصد قربت تحقق پیدا می‌کند. زحمت هم ندارد، فقط انسان باید حواسش باشد و غفلت نکند گاهی شیطان وارد می‌شود و مانع از این می‌شود که شما اطاعت خدا بکنی، همه کسانی که نماز می‌خوانند، نماز خواندن را برای خدا شروع کردند، اما معلوم نیست که برای خدا ادامه دهند. اوائل برای خدا نماز می‌خواند، اما الآن دچار وسواس شده و نمی‌تواند نماز نخواند. این شیطان است و دیگر خدا نیست و قصد تقرب ندارد، و اگر بپرسند چرا نماز می‌خوانی، مثلاً جواب می‌دهد که اگر نخوانم اعصابم بهم می‌ریزد و انگار چیزی کم است و نمی‌توانم نخوانم. یک موقع می‌گویی نمی‌توانم خدا را نادیده بگیرم و چون خدا گفته نماز بخوان می‌خوانم. این عین نتوانستن است اما یک موقع می‌گویی به این کار عادت کردم و ترک این موجب مرض است و اعصابم بهم می‌ریزد، که این همین وسواس است و قصد قربت درش نیست. اطاعت از خدا قصد قربت می‌خواهد، اخلاص نمی‌خواهد، متوجه خدا باشی و محرک و انگیزه شما برای انجام آن کار این باشد که خدا گفته، اما اینکه خالص خالص باشد و از محبت غیر خدا در دل ما هیچ نباشد، امکان ندارد، در اول کار و راه. پس توقع زیاد نداشته باشید از خودتان، این توقع بالا موجب می‌شود که از عهده کار برنایید و کار را زمین بگذارید. نفس شما تحت فشارهای روانی سنگین قرار بگیرد و بار مسئولیت را زمین بگذارد، و شما بی نماز و بی عبادت می‌شوید. اگر اطاعت خدا، قصد قربت می‌خواهد و قصد قربت وقتی حاصل می‌شود که عملی را که دارید انجام دهید یا ترک کنید، به اعتقاد شما مطابق با خواست و رضای خدا و احکام الهی داشته باشد. اینجاست که می‌رسیم به مسأله فقه و باید و نباید‌ها و احکام خمسہ تکلیفیه شرعیه. بدون آشنایی با این احکام قصد قربت بی معناست. مگر برای جهال، کسانی که مستضعف و نادان و بی خبرند. نمی‌دانند این کاری که دارد انجام می‌دهد، مطابق با خواست و رضای خدا نیست. می‌خواهد صواب کند و کباب از آب درمی‌آید. حالا یا بعداً می‌فهمد و یا اینکه اصلاً استعداد اینکه بفهمد را ندارد و ولش کنید. اینجا دقت کنید، گاهی بعضی‌ها هستند که تکلیف به انجام بعضی کارها را ندارند. ما یک سری واجبات و محرمات قانونیه کلیه الهیه داریم که ارتباط به شخص بنده و شما و امثال شما ندارد و قانون خداست. اگر ربطی به ما ندارد، پس چرا خدا وضع کرده؟ این قانون را برای نوع بشر و لامح انسانها وضع فرموده نه برای همه و یکایک ما، نوع ما. مثلاً فرموده که در ماه رمضان روزه گرفتن واجب است، اما اینکه روزه گرفتن برای شخص من، آنهم در ماه رمضان امسال، واجب است یا، معلوم نیست و از آن قانون کلی در نمی‌آید. اینکه خدا گفته روزه گرفتن واجب است، معنایش این نیست که هرکه و در هر شرایطی بودی واجب است. یک تکالیف شخصیه‌ای هم وجود دارد که گردن گیر شخص من و شما می‌شود. پس تکالیف قانونیه و تکالیف شخصیه داریم. اگر آب بود وضو بگیر، اگر نبود تیمم کن. اینکه تکلیف من الآن چیست، باید خودم را و شرایطم را بررسی کنم ببینم واجدالماء هستم وضو بگیرم وگرنه تیمم کنم. بنابراین خیلی‌ها هستند که مکلف به خیلی از تکالیف الهیه نیستند. در ماه رمضان هست، اما نباید روزه بگیرد، اما خیال می‌کند که باید روزه بگیرد. چرا؟ چون با احکام خدا آشنایی ندارند، یا آشنایی دارند اما مربی عاقل، حکیم، مرشد، راهنما و فرهیخته ندارند که او را راهنمایی کند و در شناخت وظیفه شخصی به او کمک کند که الآن باید چه بکند و چه نکند. مثلاً به او بگوید وضو الآن برای ضرر دارد و باید تیمم کنی، که او نمی‌داند و وضو می‌گیرد و به خودش

ضرر می‌رساند و فکر می‌کند مشکل از احکام و تکالیف شرعیه است و می‌گوید این چه احکامی است و این چه دینی و این چه خدایی است، غافل از اینکه شما اشتباه کردی و خدا را نشناختی و معرفت شما به احکام ناقص بود. یک قسمتش را دیدی و خیلی قسمت‌ها را ندیدی. بدون مربی قدم برداشتی. کسی احتیاج به غسل پیدا کرده بود و غسل کردن برایش ضرر داشت و افراد به او گفتند که باید غسل کنی، در اثر غفلت و نادانی، اینکه بگویی توی رساله عملیه نوشته، کافی نیست و نیاز به کسی داری که رساله را بیان کند و توضیح دهد و تکلیف شخصی شما را مشخص کند و به شما قدرت فهم رساله‌های عملیه را بدهد، که آموزش و مربی می‌خواهد. این شخص غسل کرد و مرد. خبر به پیغمبر رسید و فرمود که والله قتلوه و لعنهم الله. او را کشتند و خدا لعنتشون کند. مسأله را نمی‌دانستند. مهمتر از مرگ این شخص این است که کسانی که بازمانده او هستند، می‌پرسند که چه شد که او مرد؟ می‌گویند که او بخاطر این مرد که به دستور خدا عمل کرد! همه آنها بی دین می‌شوند. هرکسی که این خبر بهش برسد که این شخص غسل کرد و مرد، چه بدبینی‌ای در او نسبت به دین ایجاد می‌شود! فکر می‌کنید این کسانی که اسمشان درویش و صوفی است و اهل عمل کردن به احکام و شریعت نیستند و می‌گویند دلت صاف باشد کافی است و مهم نیست چه می‌کنی، اینها نوعاً به خاطر همین سرخوردگی‌هاست و مربی نداشتند و سرخود عمل کردند، یعنی آدم‌های خوبی بودند، زیادی خوب بودند و خیلی مقید به رساله بودند و به حرام و حلال را نمی‌فهمیدند و حلال و حرام خدا را نمی‌شناختند، بیچاره شدند. اگر آدم در مقام عمل عاقلانه با احکام خدا روبه رو نشود و عاقلی هم نباشد که او را راهنمایی کند، خُل می‌شود. اینها خُل شدند و راه حل این دیوانگی که در اثر فشار عملکرد نادرست ایجاد می‌شود، این است که رها کنند و استراحت مطلق. به مواتور زیاد فشار آوردی و داغ کرده، حالا باید مدتی ماشین استراحت کند تا آرام و خنک شود. اینها در دوران خنک شدن افتادند در کنار کسانی که از وضعیت اینها سوء استفاده کردند و اینها وضعیتی دارند که می‌شود از اینها سوء استفاده کرد و سرخورده شدند. نمی‌دانیم که این رساله‌های عملی که در دست مردم هست چه قدر مفید است و باید روی آن فکر شود و کار کارشناسی. ببینید این کسانی که رساله عملیه دارند چقدر از آن استفاده می‌کنند و چقدر از اعمال شبانه روزشان براساس آن است و چه مقدار از شنیدن مسأله از دیگران و امام جماعت و رادیو و ... است. آنهایی که مقید هستند که رساله را مطالعه کنند، چه مقدارشان آدم‌های سالم و نرمال هستند و وسواس نگرفتند و سرخورده نشدند و از دین بیزار شدند و صوفی و درویش نشدند و ... بعد این بررسی‌ها باید ببینید آیا رساله عملیه چاپ شود بهتر است یا نه. اگر چاپ نشد، مردم برای اطلاع از احکام و وظایف شرعی‌شان مجبور می‌شوند به سمت علماء بروند، عالمی که همه رساله در مشتش هست و اینطور نیست که یک مسأله و نکته را ببیند و از بقیه غافل شود. وقتی کسی آمد و سؤالش را مطرح کرد و جوانب و اطرافش را می‌گوید، به شرایط شخص و خصوصیاتش نگاه می‌کنند و من حیث المجموع جوابی می‌دهند که همانی که رضای خدا هست بهش عمل شود. پس عمل به رساله‌های عملیه باید عاقلانه باشد. اگر قرار شد ما در انجام کارهایمان قصد قربت کنیم می‌توانیم بکنیم در انجام آن کار و یاد خدا در دل‌های ما زنده می‌شود. حالا می‌خواهیم عمل کنیم، نیاز به شناخت هست. شناختن حکم خدا متوقف بر این است که ما در دو مرحله تقلید کنیم، اول از کسی که احکام کلیه الهیه را بیان می‌کند تقلید کنیم و دوم از کسی که تکالیف شخصی ما را معین می‌کند، تقلید کنیم. اصطلاحاً آن مرحله‌ای که تکالیف کلیه الهیه بیان می‌شود و در رساله عملیه می‌آید، فتوی می‌گویند و آن که تکلیف شخصی را بیان می‌کند و آن تکالیف کلیه الهیه را تطبیق می‌دهد و می‌گوید الآن تکلیف تو این است، حکم می‌گویند. این تطبیق کبری بر صغری است. به این حکم می‌گویند و به این شخص حاکم می‌گویند. وقتی می‌گویند حاکم شرع همین است، که باید به چیزی برای شما اجازه دهد، یعنی تطبیق بدهد آن قاعده کلی را بر موردش و بر شما و آن مسأله پیش آمده، ما درحقیقت در دو ناحیه باید تقلید کنیم به کسی که ما را با تکالیف و وظایفمان آشنا کند و معلوم کند که چه کاری باید بکنیم. کسی که ما به او مراجعه می‌کنیم و تکالیف و وظایف شخصی و کلی الهیه را از او دریافت می‌کنیم، آیا لازم است که معصوم باشد؟ در اینکه الآن دست ما از امام معصوم کوتاه است، بحثی نیست و وظیفه ما الآن بالقطع و یقین این نیست که به سراغ امام معصوم برویم، چون راهی برای دسترسی به ایشان نداریم. اگر ما دسترسی داشتیم یا مستقیماً یا غیرمستقیم، مستقیم مثل اینکه خود حضرت را ببینیم و از ایشان سؤال کنیم. غیر مستقیم هم مثل اینکه الآن خیلی از احکامی را که ما عمل می‌کنیم، ضروری و قطعی هستند و مورد اتفاق و اجماع است و هیچ شک و بحثی در آن نیست که نظر امام معصوم هم همین است. اگر از ما بپرسند که شما خودت از امام (ع) شنیدی که نماز صبح دو رکعت است؟ می‌گوییم خیر. اما یقین داریم که نظر حضرت همین است. از این احکام به احکام ضروری نام می‌بریم، که جز بدیهیات دینی ماست و در اینها تقلید راه ندارد، چرا؟ چون اصطلاح تقلید در جایی به کار می‌شود که ما یقین و قطع به تکلیف و وظیفه نداشته باشیم. اگر شما مراجعه کردی و یقین و قطع پیدا کردی مثل واجب بودن نماز و روزه، تقلید در اینها راه ندارد و از این به تعبد تعبیر می‌کنند و می‌گویند ما باید نسبت به احکامی که یقین داریم تعبد کنیم. باید نسبت به حکم خدا و حکم الله واقعی متعبد باشیم. اما نسبت به احکامی که قطعی نداریم به آنها، مراجعه می‌کنیم به کارشناس و متخصص، کسانی که تلاش کردند، تلاش علمی، در جهت رسیدن به احکام الهی. تلاش علمی که عصمت آور نیست و اگر کسی با گام‌های علمی در مسیری حرکت کرد، اینطور نیست که قطعاً به واقع برسد، نوعاً می‌رسد اما قطعی و صد در صد نیست. فلذا می‌بینیم مراجع تقلید دارای فتاوی مختلفی هستند

و این اختلاف نشاندهنده این است که اینها به طور معنوی ارتباطی با وحی ندارند که بگوئیم آنها احکام الهی می‌شوند و با ارتباط مستقیم با حضرت دارند و ایشان به اینها فرموده‌اند. اگر اینطور بود، این اختلافات نبود، چون واقع یکی بیشتر نیست. پس اینها اولاً معصوم نیستند و ثانیاً مرتبط با معصوم نیستند، پس چرا ما به اینها مراجعه کنیم؟ چون عالم هستند و تلاش علمی کردند. چرا خودمان سرخود عمل نکنیم؟ چون ما جاهل هستیم و تلاش علمی نکردیم. کسی که جاهل است وظیفه‌اش این است به عالم رجوع کند. این یک قانون شرعی و تعبدی نیست، بلکه یک قانون عقلایی است و در جامعه عقلا این هست که می‌گویند یا می‌دانی و یا نمی‌دانی، اگر می‌دانی به عالم رجوع نمی‌کنی ولی اگر جاهلی باید به عالم رجوع کنی و جاهل به جاهل هم مراجعه نمی‌کند، فقط جاهل به عالم مراجعه می‌کند. این نحوه مراجعه را تقلید می‌گویند. وقتی شما به عالمی مراجعه کردی و حکمی داد، یقین می‌کنی که این مطابق با حکم الله است؟ نه. یقین نداری. اگر تا الآن یقین داشتی، شما در جهل مرکب بودی و نمی‌دانستی که حکمی که اینها می‌کنند براساس علم است و بعنوان متخصص و کارشناس و نه بعنوان امام معصوم حکم داده‌اند. شما تا الآن تقلید نمی‌کردی، بلکه تعبد می‌کردی و امام معصومت را اشتباه گرفته بودی و فکر می‌کردی که اینها امام معصوم هستند و داشتی از اینها تعبد می‌کردی. رجوع ما به مراجع تقلید از باب رجوع جاهل به عالم است نه از باب رجوع به واقع. امام معصوم (ع) مرجع تقلید ما نیست بلکه مرجع تعبد ماست و ما با رجوع به ایشان، به واقع رجوع کردیم و علم ایشان لدنی است و با بقیه فرق دارد. علم بقیه تحصیلی است و با درس خواندن و زحمت کشیدن، عالم شده‌اند و رجوع جاهل به عالم، وظیفه عقلایی ماست. حال در عین اینکه داریم به این آقا رجوع می‌کنیم و تقلید می‌کنیم، احتمال اینکه این آقا اشتباه هم بگویند می‌دهیم. باشد، مشکلی نیست و ما ضرری نمی‌کنیم. خیلی‌ها می‌گویند چون این آقایون اختلاف نظر دارند و واقع یکی از اینهاست و حکم خدا چندتا نمی‌شود، پس ما از هیچ کدامشان تقلید نمی‌کنیم و به هیچ کدام مراجعه نمی‌کنیم و سرخود به آیات و روایات مراجعه می‌کنیم. و هر چه دیدیم و فهمیدیم، خودمان عمل می‌کنیم. عملکرد اینها قبول نیست، چون به وظیفه عمل نکردند از راهش وارد نشده‌اند. دین اسلام چارچوب و ضابطه‌ای دارد. این اسلام یک خانه است که باید از درس وارد آن شد، اینها از دیوار وارد شده‌اند و دزد محسوب می‌شوند، به دزد هم پاداش نمی‌دهند و عقاب می‌کنند. آن کسی که از دو وارد شده پذیرایی می‌کنند، آنکه از راه صحیح حرکت کرده. کسی که بدون اینکه کارشناس و عالم و مجتهد باشد، سرخود به آیات و روایات مراجعه کند، حجت ندارد، اگر از او بپرسند که چرا چنین عمل کردی، جواب محکمه پسند عقلایی که دلیل و سند و حجت و پشتوانه قولش باشد، ندارد. می‌گوید همین جوری و سرخود این جوری عمل کردم. مثل اینکه بپرسند چرا چنین دارویی را خوردی، بگوید همین طوری و بی دلیل از قیافه‌اش خوشم آمد. یک آیه را دید، خوشش آمد، پس به آن عمل کرد!! پس بقیه آیات چی؟ بقیه روایات چی؟ همه را دیدی، قدرت فهم و درک آیه و روایات را داشتی؟ این را از کجا آورده بودی؟ این فتاوایی که می‌دهی آیات قدرت علمی دفاع و استدلال برای آنها را داری؟ اینها همه‌اش حرف‌های عقلایی است. اگر کسی بگوید که درست است که اینها سند و دلیل و حجت دارند، باز هم اشتباه کرده‌اند، من هم که کار علمی و تلاش نکرده‌ام هم خطا و اشتباه می‌کنم چه فرقی دارد؟؟ اینها خطا کردند، من هم خطا کردم!! این مثل این است که یک وزنه بردار ۵۰۰ کیلو را نمی‌تواند بلند کند، من هم نمی‌توانم، پس چه فرقی با هم داریم؟؟ اینطوری باشد ما با امامان معصوم هم مثل هم هستیم، آنها خدا نیستند، ما هم خدا نیستیم!! همه ما عین هم هستیم. در نیستی‌ها مشترک بودن آیا دلیل می‌شود؟ ما سالبه به انتفاع موضوع هستیم. اصلاً تلاش نکرده‌ایم که بتوانیم وزنه برداریم که حالا نتوانیم، ما ۱۰۰ کیلو را هم نمی‌توانیم، اما وزنه‌بردار می‌تواند. اینها حرف‌های عقلایی است. باید حرف‌های محکمه پسند باشد که در دادگاه الهی سند ارائه کنی، می‌شود. فهمیدید که چرا داری تقلید می‌کنی و همانگونه که او می‌گوید عمل می‌کنی. قدرت پاسخگویی به سؤالات را داشته باشی. پس اصل تقلید در مسائلی است که ما قطع و یقین بهش نداریم. پس اگر شما شک داری در درست بودن فتوی این مرجع، همین جا جای مراقبه شما به عالم است و می‌گویی چون عالم است وظیفه من است که به حرف او عمل کنم، ولو شک دارم که درست است یا نه. من حجت و سند و دلیل دارم. قول عالم حجت است ولو به خطا برود. قول جاهل حجت نیست ولو به واقع اصابت کند، اگر جاهلی فتوایی داد و درست از کار درآمد یا مطابق قولی از اقوال علما بود، قول او حجت نیست و عقلا می‌زنند به دیوار. مثل اینکه همه پزشکان نشسته‌اند و شورای پزشکی تشکیل داده‌اند و در مورد مریضی خطر می‌دهند، یک بی‌سوادی هم از راه برسد و بگوید به نظر من این را عمل کنید بهتر است. خوب این حرف او مطابق نظر عده‌ای از پزشکان جمع هست ولی کسی به او حق نمی‌دهد که نظر دهد و از جمع بیرونش می‌کنند. نمی‌گویند حرفت درست است یا غلط. حتی اگر با نظر یکی از دکترها، یکی باشد، همان دکتر اصلاً او را بیرون می‌کند و می‌گوید به او که چه کسی به تو گفته نظر بدهی. او می‌گوید که من همین حرفی را زدم که تو زدی، چرا مرا بیرون می‌کنی، دکتر می‌گوید که من شایستگی این که نظر بدهم را داشتم اما تو حق اینکه بیایی و در این جمع حرف بزنی و نظر بدهی را نداشتی. این همان قانونی است که بین عقلا وجود دارد به نام قانون مراجعه جاهل به عالم. می‌گویند که عالم حق اظهارنظر و فتوی دارد و جاهل حق این را ندارد، ولو حرفش درست باشد. اصلاً به حرفش گوش نمی‌دهند و همین نمی‌دهند که ببینند درست است یا غلط. تکلیف ما با این وضعیت موجود که مراجع تقلید متعددی هستند، چیست؟ تکلیف ما در قبال بیماری‌ها و مریضی‌ها و مراجعه به پزشک چیست؟ ما همان تکلیف را درباره مراجعه به علما و مراجع تقلید داریم، اینها هم کارشناس هستند، ما حساب اینها را از امام معصوم جدا کردیم. می‌شود که ما در زیر آسمان دو امام داشته باشیم؟ نمی‌شود. می‌شود زیر آسمان چند پزشک یا چند مرجع داشته باشیم؟ می‌شود. حال در مقابل اینهمه پزشک تکلیف ما چیست؟ به کدامشان مراجعه کنیم؟! این چه وضعیتی است؟! چرا تعداد پزشک‌ها اینقدر زیاد است؟! آیا دیدید کسی این حرف را بزند؟! برعکس می‌گویند کم هست و حق انتخاب حاکم هست و هر چه تعداد پزشک بیشتر باشد بهتر... اما به مرجع تقلید که می‌رسند، می‌گویند این چه وضعیتی است و چرا تعدادشان اینقدر زیاد است و ما نمی‌دانیم به کدامشان مراجعه کنیم! چرا؟ چون مفهوم تقلید را نمی‌دانند. هر چه تعداد مراجع بیشتر، یعنی تعداد کارشناس و متخصص در امور فقهی و شرعی و دینی بیشتر، چه بهتر. ما چه کنیم؟ به هر کدام دلت خواست مراجعه می‌کنی، هر کدام دم دست‌تر بودند، هر کدام ... باشد. وقتی تعداد زیاد شد، اختیار با شما می‌شود و شما اختیار داری که به هر کدامشان که می‌خواهی

مراجعه کنی. به این می‌گویند تخییر و شما مخیر. حالا ما می‌گوییم که از همه اینها تقلید کنیم؟ در هر مسأله‌ای از یکی از آقاییون تقلید کنیم؟ بله. به این می‌گویند تبعیض. بعضی بعضی کنیم. مثلاً احکام مربوط به نماز از یکی و احکام مربوط به روزه از آن یکی و ... شما مختاری که به هر کدام از اینها در صورتیکه واجد شرایط تقلید باشند، رجوع کنی. شما اگر در پزشکی شک داری که یک دکتري متخصص است، به او مراجعه نمی‌کنی. تا وقتی کسانی هستند که یقین داری عالم و کارشناسند، مشکوک‌ها را کنار بگذار و ببین ته آن چند تا یقینی می‌مانند و خاطرت جمع باشد و واجد شرایط مرجعیت باشد بطور کامل. مثلاً ۱۰ تا می‌ماند. لازم نیست که یقین کنی که صلاحیت دارد، همین که شک کردی آن را کنار بگذار. قضاوت نکن که صلاحیت دارد یا نه، اما اگر شک کردی، کنارش بگذار. از بین یقینی‌ها به هر کدامشان خواستی عمل کن و تقلید کن یا در بعضی مسائل از این و بعضی دیگر از دیگری و یا راه سوم که عدول است و یعنی یک مدت از این و مدتی دیگر از آن یکی تقلید می‌کنی. مسأله اول که تخییر بود، اکثریت فقها قبول دارند. بعضی از فقها هستند که می‌گویند در این شرایط باید احتیاط کنی. یعنی اصلاً حق تقلید نداری، نه تخییراً و نه تبعیضاً. یعنی باید همه رساله‌ها را ببینی و در هر مسأله‌ای آن که مشکل تر است را عمل کنی و باید احتیاط کنی، مثل آیت الله خویی. البته ایشان در مرحله عمل قائل به تخییر می‌شد، چون عمل به احتیاط خیلی مشکل است. در مسأله تبعیض همه آقاییونی که قائل به تخییر هستند، اتفاق نظر دارند و قائل به تبعیض هم هستند. اگر بپرسند مقلد که هستی، اسم هم آن چندتا عالم و مرجع را می‌آوری. این برای مردم عادی خیلی عجیب است و می‌گویند او مرجع ندارد. در مورد سوم که عدول است. می‌گویند در صورتی که مرجع دوم اعلم باشد، عدول واجب است و اگر برابر باشد بعضی فرمودند جایز است و بعضی فرمودند احتیاط کند و عدول نکنند. اگر خواستی عدول کنی به عالمی مراجعه می‌کنی که می‌گوید عدول جایز است. پس دستت باز است در هر صورت.

به راحتی نمی‌شود گفت که یک نفر اعلم است و بقیه نیستند. اهل علم هم به این راضی نظر نمی‌دهند. می‌گویند این اعلم است اما نمی‌گویند که بقیه اعلم نیستند، اما ما راحت می‌گوییم یکی اعلم است و بقیه به درد نمی‌خورند و اعلم نیستند!! اعلم در بین علماء یعنی فوق تخصص و یک سطح خاص است و می‌شود چند تا اعلم باشد و صفت تفضیلی نیست که فقط یک نفر بتواند اعلم باشد و بقیه نه. امور دینی که تعبدی و تشریعی و اعتباری هستند، مسائل آنچنانی مثل خطای یک پزشک و مرگ، ندارد. اگر دکتري خطا کند مریضش می‌میرد. اما اگر مرجعی خطا کند مقلدش نمی‌میرد. آنچه که در شریعت مهم است این است که شما عملکردش مستند به فتوی و نظر کارشناس باشد. رجوع جاهل به عالم است. برای هر عملت یک سند و دلیل داشته باشی براساس نظر و فتوی و سند یک کارشناس، حال می‌خواهد به نتیجه برسد یا نرسد. مثلاً نهایتش فرض کنیم در اثر عمل به نظر یک مجتهد مردی، خدا نه شما را عقاب می‌کند و نه آن مجتهد را. رابطه‌ای که ما در احکام و دستورات اسلام داریم، رابطه بین ما و خداست. ما باید با حجت عمل کنیم، خدا عقاب نمی‌کند و صحبت سر این نیست که می‌میری یا نمی‌میری یا به نتیجه می‌رسی یا نمی‌رسی، بلکه صحبت سر این است که ما در محکمه عدل الهی باید چه جوری عمل کنیم. یک وظیفه عقلایی و شرعی داریم به نام رجوع جاهل به عالم و مهم این است که شما رجوع کرده باشی. پس چه قدر دست شما باز است. عقلایی عقلایی عمل کنید. این مسأله از جمله مسائلی است که کاملاً عقلایی است. هر کارشناسی باید در هر علم، شرایط و ویژگی‌هایی داشته باشد. کارشناس دینی هم باید یک شرایطی داشته باشد مثل، مرد، عادل، اعلم، شیعه ۱۲ امامی و ... باشد. مسأله سر رجوع به آن عالم است که واجد آن شرایط است. و الا شخص‌ها هم باهم فرق دارد، به کسی که واجد شرایط باشد، تازه می‌شود کارشناس در این زمینه که بشود به او رجوع کرد. اینک به که کارشناس می‌گویند، در هر رشته باید رجوع کرد تا پیدا کرد. دین باید تعیین کند که چه کسی کارشناس مرجعیت و احکام است. وقتی تعیین کرد، رجوع به او یک مسأله عقلایی است. مرجع تقلید یعنی مجتهد واجد شرایطی که گفتیم، شامل مرد باشد، شیعه باشد و ... فرق کارشناس دینی و مرجع با سایر کارشناسان در سایر علوم در این است که برای مرجع شرط است که عادل باشد، اما در علوم دیگر می‌تواند شراب‌خوار هم باشد اما پزشکی خوبی است. این می‌شود که کسی که عادل است و می‌شود پشت سرش نماز خواند قداست پیدا می‌کند، اما نباید به تعبد برسد. ممکن است شما به کسی مراجعه کنی (عالمی) که با فتوای مراجع آشناست و می‌داند که چه کسی اعلم است و چه کسی نیست و می‌دانی چه کسی مشکوک الا علمیت دارد، شما از او می‌پرسی و او طبق نظر آن مرجعی که شما باید از او تقلید کنی، جواب شما را می‌دهد. لازم نیست شما بدانید که نظر کدام مرجع بود و از که گفت. شما به آن آقا اعتماد داری و آن آقا قابل اعتماد هم هست، یعنی می‌توانی روز قیامت به عنوان سند مطرح کنی که جا داشت که به او اعتماد کنی و کارشناس و با تقوا و عالم بود و می‌دانست که نظر کدام مرجع را به شما بگوید. مسأله اجتهاد و تقلید جزء مسائل مهجور در حوزه‌های علمیه است و خود علما هم مثل شما مراجعه می‌کنند به همین رساله‌های عملیه و در رابطه با بحث تقلید. اینطور نیست که در حوزه‌های علمیه بحث مستقلی در باب اجتهاد و تقلید باشد و هرکس که طلبه شود بخواند و یک بحث حوزوی و کارشناسی در کتاب کفایه الأصول هست درباره این موضوع که کتابی نیست که همه علما این را بخوانند و کتاب سنگینی است و هرکس نمی‌تواند آن را بخواند و بفهمد. پس این بحث تقلید به هر عالمی نمی‌رسد و نوعاً طلبه‌ها بعد ۱۲ و ۱۵ سال تازه به بحث اجتهاد و تقلید می‌رسند و جزء آخرین کتابهاست و اکثراً آن را نمی‌خوانند. بفرض که این بحث و این کتاب را بخواند، چند کلمه بیشتر در این باره نگفتن و کلاً در حوزه بحثی از این موضوع نمی‌شود.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین